



درس تفسیر سوره مبارکه غافر - جلسه ۱۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴) فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَ مَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ (۲۶) وَ قَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷)﴾

بیان معنای نزدیکی قیامت و عظمت آن

این سوره مبارکه «غافر» که در مکه نازل شد، به مناسبت‌های متعدد، اصول دین؛ یعنی توحید و وحی و نبوت را با آیات متنوع بیان می‌کند. جریان قُرب قیامت را که تعبیر آن ﴿يَوْمَ الْآزِفَةِ﴾^۱ بود؛ یعنی قیامت نزدیک است، می‌شود از این راه هم بیان کرد که براساس ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲ قیامت رجوع به ذات اقدس الهی است. اگر «معاد» «عود الی الله» است و اگر «الله» به ما خیلی نزدیک است، پس مرجع ما به ما نزدیک است و رجوع ما به آن مرجع هم خیلی نزدیک خواهد بود و مقدار قُرب آن هم با این بیان‌های عادی آسان نیست، این مطلب اول.

۱. سوره غافر، آیه ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

مطلب دیگر اینکه عبارت‌های متعدد از کلمه «یوم» که شش مرتبه در فاصله‌های کوتاه بیان شده است «الْيَوْمَ، الْيَوْمَ، الْيَوْمَ» که عظمت «معاد» را می‌رساند، این مطلب دوم.

تبيين حوادثِ پيشِ رويِ انسان بعد از مرگ

در آیه هجده به بعد سوره «غافر»، همان‌طوری که قبل از آن شش مرتبه مسئله روز که روز قیامت منظور است در آن ذکر شد، قدم به قدم حادثه‌هایی که بعد از «موت» و نزدیک «معاد» مطرح است را ذکر می‌کند که می‌فرماید:

﴿يَوْمَ الْآزِفَةِ﴾: روزی که نزدیک است؛ چه می‌شود؟ اولین کار این است که ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾؛^۱ از شدت هراس و ترس، دل‌ها بالا می‌آید و به حنجره می‌رسد که این مرحله اول است. این ﴿إِذِ الْقُلُوبُ﴾، قلوب گاهی به معنای روح و نفس است؛ نظیر آنچه در سوره مبارکه «بقره» آمده است: ﴿وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾؛^۲ کسی که شهادت را در محکمه عدل کتمان کند، قلب او معصیت کرده است؛ این قلب، قلب صنوبری نیست که مثلاً پزشک عمل کند، بلکه این قلب همان ﴿إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۳ است که درباره مؤمنان می‌باشد و درباره کفار و منافقان هم فرمود: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾،^۴ این همان قلب، یعنی نفس و روح است؛ اما این قلبی که فرمود: ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطِمِينَ﴾، همان است که در آیه ده سوره مبارکه «احزاب» به این صورت بیان شده است که فرمود وقتی دشمنان اسلام از هر طرف حمله کردند: ﴿إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾؛ قلب‌ها به حنجره رسید! گاهی می‌فرماید که گردن‌ها خاضع است: ﴿فَطَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾؛^۵

۱. سوره غافر، آیه ۱۸.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۳.

۳. سوره صافات، آیه ۸۴.

۴. سوره بقره، آیه ۱۰.

۵. سوره شعراء، آیه ۴.

انسان هراسناک سرافکنده است و گاهی می‌فرماید: ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾ یعنی از شدت ترس گویا دل بالا آمده و به حنجره رسیده است؛ این مرحله اول بود.

مرحله دوم این است که یک وقت انسان در اثر اینکه دل از شدت ترس بیرون می‌آید و می‌میرد، دیگر از آن به بعد دردی نیست؛ ولی در جریان «معاد» فرمود: ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾؛ اما اینها ﴿كَاطِمِينَ﴾ هستند و ناچار می‌باشند که این را فرو ببرند تا دل بیرون نیاید، اینها جان نمی‌سپارند و نمی‌میرند؛ در آن حال همین‌طور دل بالا و پایین می‌کند و به حنجره می‌رسد که اینها «کظم» می‌کنند و پایین می‌برند؛ در این مرحله هستند! این هم مرحله دوم بود.

در مرحله سوم فرمود، چون اینها ظالم هستند، دیگر نفرمود «مَا لَهُمْ»، بلکه اسم ظاهر آورد تا روشن شود که سبب این همه رنجی که باید تحمل کنند ظلم آنهاست! ﴿مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ﴾؛^۱ یک دوست «حمیم»، «صمیم» و گرمی که مشکل آنها را حل کند، ندارند.

در مرحله چهارم فرمود: ﴿وَلَا شَفِيعٌ يُطَاعُ﴾،^۲ گرچه در قیامت شفیع وجود دارد و شفاعت مطرح است؛ ولی شفاعت برای اینها سودی ندارد؛ شفיעی که شفاعت او مطاع باشد و اینها از آن شفاعت طرفی ببندند نیست، چون هیچ‌کسی مگر به اذن ذات اقدس الهی شفاعت نمی‌کند و خدا هم درباره اینها که «مرتضی المذهب»^۳ نیستند، اذن نمی‌دهد.

۱. سوره غافر، آیه ۱۸.

۲. سوره غافر، آیه ۱۸.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۸: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾

در جریان شفاعت و در سوره مبارکه «بقره» ملاحظه فرمودید که آیات دو طایفه است: یک طایفه به نحو نفی جنس است؛ مثل ﴿لَا يَنْبَغُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ﴾^۱ که اصلاً شفاعت را نفی می‌کند و طایفه دیگر آیات فراوانی است که شفاعت را اثبات می‌کند و می‌فرماید که شفاعت بدون اذن منفی است، وگرنه با اذن حق است! اینکه فرمود: ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ﴾^۲ و ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۳ معلوم می‌شود که شفاعت با اذن ذات اقدس الهی یک امر مسلم است.

اینکه فرمود اینها شفیع مُطاع ندارند؛ یعنی شفاعتی که درباره اینها کارساز باشد ندارند و اگر کسی هم بخواهد از اینها شفاعت کند، حق آن کار را ندارد، چون ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾^۴، ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾^۵، ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾. در سوره مبارکه «بقره» که فرمود: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾، این لسان غیر از آن است که هیچ‌کسی بدون اذن خدا شفاعت نمی‌کند، بلکه این برای طرد توهم مشرکان و ثنوی و وثقی است؛ آنها بُتها را که شفعاى خود می‌دانند که می‌گویند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾^۶، یک؛ ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾^۷، دو؛ مگر اینها از کسی اجازه گرفتند؟! ذات اقدس الهی فرمود اگر می‌خواهید یک برهان عقلی بیاورید یا یک برهان نقلی بیاورید! برهان عقلی ندارید که غیر از خدا کسی بتواند در عالم امور را به عهده بگیرد؛ برهان نقلی هم ندارید ﴿مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ﴾^۸، مگر در کتابی از کتاب‌های آسمان آمده که اینها حق تقرب و شفاعت دارند؟! پس نه دلیل عقلی دارید و نه دلیل نقلی! آنها که می‌گویند: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

۲. سوره مدثر، آیه ۴۸.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۵.

۴. سوره مریم، آیه ۸۷.

۵. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۶. سوره زمر، آیه ۳.

۷. سوره یونس، آیه ۱۸.

۸. سوره یس، آیه ۱۵.

اللَّهُ» معنای آن این نیست که خدا اذن داده تا آنها شفیع ما باشند! آنها کاری با خدا ندارند! این بُت‌ها را در تقرب، یک؛ در شفاعت، دو؛ مستقل می‌پنداشتند، سه؛ «﴿مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ بالاستقلال»، «﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ بالاستقلال»؛ لذا در سوره مبارکه «بقره» فرمود: «﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ چه کسی می‌تواند بدون اذن خدا شفاعت کند؟! چه کسی می‌تواند بودن اذن خدا وسیله قُرب فراهم کند؟! بنابراین آنها داعیه استقلال داشتند و این «﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾» برای طرد توهّم تقرب و شفاعت مستقل بُت‌پرست‌هاست؛ این‌جا هم فرمود شفيعی که حق شفاعت یا اذن شفاعت داشته باشد نیست، مگر کسانی را که ذات اقدس الهی شفاعت کند!

بنابراین «﴿يَوْمَ الْآزِفَةِ﴾» می‌گویند که نزدیک شد، نزدیک شد چه می‌شود؟ اولین کار این است که دل‌ها به حنجره می‌رسد؛ دوم اینکه این دل رفت و آمد می‌کند و پایین و بالا می‌کند که دیگر آدم ناچار است فرو ببرد که مجدد بالا می‌آید و باید فرو ببرد؛ یک چنین حالتی است که نه می‌میرد و نه حیات طیبیه دارد این «﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾»^۱ که در جهنم است، همین است! در جهنم که ما بین موت و حیات حالت ثالثه‌ای نداریم، انسان یا زنده است یا مرده؛ اما اینجا نه می‌میرند تا راحت شوند و نه زندگی گوارا دارند «﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى﴾»، این‌جا هم که «﴿أُزِفَتِ الْأُزِفَةُ﴾»؛ نه دل بیرون می‌آید که بمیرند و راحت شوند و نه سر جایش می‌رود که مطمئن شوند، بلکه همین‌طور «﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾»، اینجا «کاظم» هستند و فرو می‌برند. پس مرحله اول این است که بالا می‌آید؛ مرحله دوم این است که اینجا «کظم» دارند؛ مرحله سوم این است که «حمیم» ندارند؛ مرحله چهارم این است که «شفیع» ندارند؛ مرحله پنجم «﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾»^۲ است. مستحضرید درست است که خیانت به چشم اسناد داده شده است؛ ولی خیانت به نگاه و «بصر» است، به «عین» نیست. «باصره» گناه می‌کند نه «عین»، «عین» ابزار کار

۱. سوره اعلیٰ، آیه ۱۳.

۲. سوره غافر، آیه ۱۹.

است؛ آن نیروی ادراک گناه می‌کند و در حقیقت «نظر»، «بصر» و رؤیت گناه می‌کند، نه «عین»! در کتاب‌های فقهی ملاحظه فرمودید که اگر کسی به چشم کسی آسیب برساند، یک دیه معین دارد؛ اما به «باصره» او، یعنی به نیروی بینایی او آسیب برساند، یک دیه دیگر دارد؛ مثل «أُذُن» و «سَامِعَه» است که اگر کسی به گوش کسی آسیب برساند، یک دیه مشخص دارد و به نیروی شنوایی او آسیب برساند، یک دیه مشخص دیگری دارد. در این‌جا آن «باصره» معصیت می‌کند نه چشم که ابزار «بصر» و دیدن است. بعد از مرحله ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ﴾، نوبت به ﴿مَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾^۱ می‌رسد.

ورود به محکمه الهی بعد از گذراندن خطرات شش‌گانه

بنابراین ﴿إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ﴾، عذاب اول؛ ﴿كَاطِمِينَ﴾، عذاب دوم؛ نفی ﴿حَمِيمٍ﴾، عذاب سوم؛ نفی شفیع عذاب چهارم؛ آگاهی خدا از گناه چشم، عذاب پنجم و آگاهی خدا از ﴿وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾، عذاب ششم است؛ حالا قدم به قدم با این مقدمات خطردار وارد محکمه شدند و حاکم هم که «الله» است ﴿وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ﴾^۲، آن وقت ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۳ که بحث آن گذشت. پس شش بار کلمه «یوم» که جریان قیامت است بازگو شد و بعد از اینکه فرمود این روز نزدیک است، شش یا بیش از شش خطر را در این محدوده ذکر می‌کند تا آدم وارد محکمه شود؛ تمام این دالان ورودی شش‌گانه خطر است که با این اضطراب و دهره وارد می‌شوند. فرمود اینها این صحنه‌ها را فراموش کردند و از گذشته هم عبرت نگرفتند؛ نه برهان در اینها اثر گذاشت و نه عبرت تاریخی در اینها اثر گذاشت؛ عبرت تاریخی را به نحو عام اول ذکر فرمود، بعد جریان موسای کلیم را بیان فرمود.

۱. سوره غافر، آیه ۱۹.

۲. سوره غافر، آیه ۲۰.

۳. سوره غافر، آیه ۲۰.

حقانیت پیام موسای کلیم و از جانب حق بودن آن

در جریان موسای کلیم فرمود حق آورد، یک؛ از طرف ما هم که منشأ حق هستیم آمد، دو؛ در سوره «آل عمران» و مانند آن فرمود: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱، این جا هم می‌فرماید که موسای کلیم حق را از طرف ما آورد؛ در این ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾، که آن «رب» حق محض و ذاتی محض است، منشأ فیض حقانی است؛ این جا هم وجود مبارک کلیم الهی تورات را وحی و نبوت را که حق است از طرف خدا که خدا هم حق محض است آورد و فرمود از طرف ما آمد خودش هم نبی است و وحی یاب است، تورات او حق است، همه اینها حق‌مدار و حق‌محور هستند که آمدند.

اتهام‌های صاحبان زر و زور بر موسای کلیم و دو مرحله از تهدید آنان

آنها همه اینها را به سخریه گرفتند و گفتند او ساحر است؛ گفتند او کذاب است؛ گفتند کار او سحر است؛ اسناد او به «اله» «فریه» و دروغ و مانند آن است. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ﴾، چون منشأ فساد در جامعه همین‌ها هستند. ﴿قَالُوا﴾؛ همه اینها! هم «تفرعن» و قدرت کاذب و هم نیروی اجرای دروغین و هم سرمایه تکاثری که در قبال کوثر است، همه اینها معجزه را سحر می‌دانند، پیامبر را ساحر می‌پندارند و اسناد حق به «الله» را «فریه» و مانند آن می‌پندارند. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا﴾؛ وقتی وجود مبارک موسای کلیم حق آورد! دیگر نفرمود که تورات آورد، عصا آورد یا «ید بیضاء» آورد، بلکه فرمود حق آورد! چون حق گاهی به صورت معجزه «ید»ی ظهور می‌کند، گاهی به صورت معجزه عصا ظهور می‌کند و گاهی هم به صورت کلام الهی ظهور می‌کند. این حق لوازم گوناگون و مظاهر فراوانی داشت. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا﴾ که آنها در مرتبه اول تهدید کردند و گفتند کسانی که به کلیم الهی ایمان آوردند، فرزندان آنها را بکشید که در

بحث دیروز ملاحظه فرمودید آن ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ﴾^۱، غیر از این ﴿اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ است؛ آن‌جا فرزندهایی را که به دنیا می‌آمدند می‌کشتند که مبادا کلیم به دنیا بیاید؛ اما این‌جا مطلق فرزندان است، نه فقط فرزندان نوزاد! آن‌جا برای اینکه کلیم به دنیا نیاید می‌کشتند؛ اما این‌جا برای اینکه دست از ایمان به حضرت کلیم بردارند می‌کشتند.

موسای کلیم عصاره خون شهیدان بنی‌اسرائیل و زنده بودن آن

این حرف را که خون شهید زنده است و در رگ‌های جامعه جریان دارد، حرف بعضی از مفسران هفت، هشت قرن قبل است؛ آنها در جریان کلیم گفتند: این همه کودکانی که کشته شدند، خون آنها هدر نرفته و عصاره خون کودکانی که ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ درباره آنها جاری می‌شد، به صورت کلیم حق درآمده است؛ این سخن حداقل برای هشتصد سال قبل است که در این کتاب‌های تفسیر یکی پس از دیگری رواج پیدا کرده و بعد گفتند خون شهید قلب تاریخ است، در زمین نمی‌ریزد و در رگ‌های جامعه هست که البته سخن حقی است! ولی منظور این است که این مفسران در هفتصد یا هشتصد سال قبل، این بیان را داشتند و دارند که خون فرزندان بنی‌اسرائیل باعث پیدایش و پرورش کلیم حق شد، ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾.

تعذیب بنی‌اسرائیل و ناکارآمدی آن برای متولد نشدن موسی (سلام الله علیه)

آنها قبلاً ﴿يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾ داشتند که بدترین نحو «تعذیب» فراعنه این‌طور بود. در بحث‌های زکات در کتاب فقه ملاحظه فرمودید که می‌گویند این گوسفندان و این بره‌ها یا «معلوفه» هستند یا «سائمه»؛ اگر دست‌چَر باشند و اینها را در آغل‌ها و آخورها و اینها علف دهند، اینها می‌شوند «معلوفه» و اگر اینها را ببرند به بیرون و از علف بیرون استفاده کنند، می‌گویند اینها «سائمه» هستند؛ حکم زکات در «سائمه» با «معلوفه» فرق می‌کند. پس

«سائمه»، یعنی آن گوسفندی که بیرون می‌چرد؛ تعبیر قرآن کریم این است که ﴿يَسُومُوكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾؛ شما را عذاب چَر کردند؛ نه اینکه شما «تأكلون» باشید، شما «تسومون» و «سائمه» هستید. طرزی عذاب را به خورد شما دادند؛ مثل اینکه گوسفندان را برای چَرَا به بیرون ببرند. «سائمه» را در برابر انسان و امثال انسان گفته نمی‌شود، ﴿يَسُومُوكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾ یک چنین کاری کردند! اینها کار فرعون بود که مبادا موسای کلیم به دنیا بیاید؛ امّا الآن دیگر سخن از کودکان نوزاد نیست، بلکه همان فرزندان کسانی است که به موسای کلیم ایمان آوردند.

﴿وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ﴾ و گفتند که زنان آنها را برای کارگری منزل یا علل و عوامل دیگر زنده نگه دارید؛ امّا همه این کیدها و نقشه‌هایی که کشیدند هیچ‌کدام به ثمر نرسید ﴿وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾، «ضالّت» نقشه یعنی بی‌ثمر بودن. وقتی می‌گویند انسان «ضال» است؛ یعنی به هدف نمی‌رسد و در راه سرگردان است. می‌گویند این «کید» این نقشه و مانند آن در «ضالّت» است؛ یعنی به ثمر نمی‌رسد و چیزی که راه نداشته باشد، بیراهه برود و به مقصد نرسد، می‌گویند گم شده است؛ خواه نقشه باشد، خواه طرح باشد، خواه برنامه باشد و خواه انسان باشد؛ فرمود: ﴿وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾.

تبیین تفکر اومانیستی فرعون و فراعنه هر عصر و فطرت آن

این جریان اومانیسم از زمانی که وحی الهی آمده تا الآن به صورت‌های گوناگون بود؛ منتها آن وقت قدری شفاف‌تر بود، امّا الآن در پرده است. این تفکر اومانیسمی گاهی درباره خود شخص است که می‌شود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾^۱؛ این شخص می‌گوید که من هر چه میل دارم انجام می‌دهم، هر چه بخواهم انجام می‌دهم، هر چه بخواهم می‌گویم. امّا یک وقت است که از این بالاتر است که می‌گوید هر چه من می‌خواهم جامعه باید انجام دهد! این دو ترس و دو «درکه» از درکات اومانیسم بود که قبلی‌ها مبتلا بودند. تبه‌کاران عادی بر اساس ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ

اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ﴿۱﴾ عمل می‌کردند؛ امّا فراعنه و فرعون هر عصر و مصری می‌گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾؛^۱

هر چه من می‌گویم شما باید عمل کنید؛ یعنی من هم «اله» خودم هستم و هم «اله» شما می‌باشم، گرچه از یک نظر بُت‌پرست بود. الآن به این صورت نیست که کسی ادعای خدای کند؛ ولی حرف همین است که قانون این است که ما می‌گوییم! حکم همین است که ما می‌گوییم! اینها عملاً به جای اینکه انسان را خلیفه خدا بدانند، انسان را جایگزین خدا می‌دانند.

اعلامیه حقوق بشر از مصادیق تفکر اومانستی و عدم قابلیت اجرای آن

این اعلامیه‌های حقوق بشر و آن مواد فراوان حقوق بشر، آنها هم همین‌طور است! بارها ملاحظه فرمودید قانونی معتبر است که سه مقطع و سه مرحله داشته باشد: مواد خاص داشته باشد که قابل اجرا باشد و این مواد باید از مبانی علمی گرفته باشد؛ مثل استقلال، امنیت، آزادی، «مواسات»، «مساوات» فضای زیست، عدم دخالت در امور یکدیگر، محیط سالم و مانند آن که اینها مبانی حقوقی هستند و این مبانی حقوقی باید بر محور عدل دور بزند؛ یعنی همه اینها باید عادلانه باشند؛ آن وقت این مبانی را باید از منابع بگیرند. چرا؟ برای اینکه همه اینها عدل‌محورند و معنای عدل هم «وضع کلّ شیء فی موضعه»^۲ است، جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ جای اشیا را اشیا آفرین معین می‌کند و جای اشخاص را اشخاص آفرین معین می‌کند؛ یعنی وحی الهی، چون آنها که این جایگاه و قدرت را ندارند؛ آن وقت خود اینها جای اشیا و جای اشخاص را معین می‌کنند! یعنی این تفکر اومانسمی است که الآن در جهان حاکم است. مگر می‌شود یک قانون و ماده قانونی بدون مبنا باشد؟! مگر «مبنا المبانی» عدل نیست؟! یعنی طبق همه این امور یاد شده، اگر آزادی هست، اگر استقلال هست، اگر امنیت هست، اگر امانت هست، اگر «مواسات» و «مساوات» هست، اگر عدم دخالت در شئون دیگران است، اگر زندگی مسالمت‌آمیز است، اگر فضای

۱. سوره قصص، آیه ۳۸.

۲. رک: نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷؛ «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا».

باز است، اگر محیط سالم است و ده‌ها اگر دیگر، باید در محور عدل باشد که این را همه قبول دارند و عدل هم که یک کلمه سه حرفی است، معنای آن را همه می‌فهمیم؛ یعنی «وضع کل شیء فی موضعه» است، تا این‌جا درست است! اما جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ آیا گوسفند و خوک یکسان هستند هر دو حلال می‌باشند؟ آیا شربت و شراب هر دو حلال هستند یا فرق دارند؟ اگر فرق دارند فرق آنها در چیست؟ اینها چون منبع، یعنی وحی ندارند، این مبانی را از خاستگاه خودشان می‌گیرند و می‌گویند جای اشیا آن است که ما تعیین می‌کنیم یا جای اشخاص آن است که ما تعیین می‌کنیم که این همان اومانیزم است و این ادعای الوهیت و ربوبیت داشتن است! همه ما می‌گوییم که باید همه چیز بر محور عدل باشد و همه ما هم پذیرفتیم که عدل «وضع کل شیء فی موضعه» است؛ اما جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ غیر از این است که جای اشیا و اشخاص را اشیا آفرین و اشخاص آفرین می‌داند؟! اینکه ذات اقدس الهی درباره ارث فرمود: ﴿لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾^۱؛ شما دست به سهام و این ارث‌های خاص نزنید، شما نمی‌دانید که پایان کار چیست، چه کسی به نفع شماست و چه کسی به نفع شما نیست، ارث همین است که ما گفتیم! ﴿لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا﴾، شما چه می‌دانید که در آینده چه چیزی پیش می‌آید و مصحلت چیست؟ بنابراین جای اشیا و جای اشخاص را «الله» باید معین کند «کما هو الحق» که می‌شود منبع، پس اول ماده است، بعد مبنا است و بعد منبع که اینها ماده و مبنا را قبول دارند؛ ولی منبع را قبول ندارند و می‌گویند خودمان منبع این مبانی هستیم، این همان اومانیزم است! در حالی که عقل چراغ است، نه «صراط» و از چراغ هیچ چیزی بر نمی‌آید. قبل از اینکه عقل پیدا شود، این عالم بود و بعد از این که شخص عاقل رخت بربست، این عالم سرجای خود محفوظ است؛ موضوع مخلوق عقل نیست، محمول مخلوق عقل نیست و ربط بین موضوع و محمول هم کار عقل نیست، بلکه عقل چراغی است که می‌آید و می‌فهمد. وقتی که موضوع و محمول در اختیار عقل

نیست و این نظام خودش دارد به تدبیر الهی می‌گردد، عقل چه کاره است؟ عقل فقط چراغی است؛ ولو آفتاب هم باشد، ولو خیلی قوی هم باشد، از آفتاب هیچ کاری ساخته نیست! آفتاب که مهندس نیست! آفتاب راه نیست! آفتاب صراط نیست! آفتاب راه را نشان می‌دهد و هر چه هم انسان با استعداد باشد، باهوش باشد، فرهیخته و نابغه باشد، هوش، درک و بینش او بیشتر است، همین! این طور نیست که حالا او راه‌ساز باشد، دین را بسازد، قانون برای خود درست کند و مهندسی کند؛ او فقط راه و مهندس را می‌شناسد و باید اطاعت کند!

شباهت سخن همه فراعنه و پاسخ خدای سبحان و وظیفه ما

بنابراین این حرفی که فرعون می‌زند امروز هم همین حرف را می‌زنند؛ فرعون گفت شما بروید کنار من خودم مسئله را حل می‌کنم ﴿وَلْيَدْعُ رَبَّهُ﴾؛ یعنی مرا تنها بگذارید، من به تنهایی کار موسای کلیم را حل می‌کنم! این همان کاری بود که ذات اقدس الهی دربارهٔ تبهکاران مروانی و اموی در صدر اسلام داشت.

آیه ۴۴ سوره مبارکه «قلم» این است: ﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ شما لازم نیست که حالا غصه بخورید که چه می‌شود؟ ما خودمان بساط غرب و استکبار و صهیونیسم را برمی‌داریم! منتها شما به وظیفه خود عمل کنید! ما نیازی به یآوری شما نداریم! امروز هم سخن ذات اقدس الهی همین است؛ منتها وظیفه ما در راهپیمایی بیست و دوم انجام وظیفه است، پاس‌داشت حرمت امام و حرمت خون شهداست که همه شرکت کنیم و دیگران را وادار کنیم! اما بدانیم دیگری به این فکر است که این کشور را دارد حفظ می‌کند، خطر بیگانه را به بیگانه برمی‌گرداند و امنیت منطقه را حفظ می‌کند، چه اینکه تا به حال حفظ کرد!

وظیفه ما، حضور در راهپیمایی ۲۲ بهمن با شعارهای برگرفته از صدر اسلام

فرمود ﴿فَذَرْنِي﴾؛ رها کنید! من خودم تأمین می‌کنم؛ منتها وظیفه ما همان عرض ادب به دستورات ذات اقدس الهی و پاس‌داشت حرمت خون شهداست! دین خود را باید ادا کنیم! وضو بگیریم و در این راهپیمایی شرکت کنیم!

خیلی از دوستان ما در همان راهپیمایی‌های قبل از انقلاب اینها مرتب وضو می‌گرفتند و می‌آمدند؛ یک شعار رسمی در آن راهپیمایی‌ها بود که همه ما می‌گفتیم مرگ بر شاه! اما خیلی از این خواص ذکرهای دیگر هم داشتند، اینها در روایات بررسی می‌کردند می‌دیدند که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن غزوات چه می‌گفت؟ در فلان غزوه چه ذکر می‌داشت؟ در فلان صحنه چه ذکر می‌داشت؟ همه اینها را در راهپیمایی‌ها می‌گفتیم؛ گاهی «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ»^۱ بود و گاهی «يَا كَهَيْعَص»^۲ بود که اینها را در کنار مرگ بر شاه می‌گفتیم، برای اینکه ما می‌دیدیم در روایات ما این است که حضرت در فلان غزوه بر علیه فلان گروه هم خودش «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» می‌گفت و هم مجاهدان را دستور می‌داد که این‌جا بگویند: «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» یا آن‌جا بگویند: «يَا كَهَيْعَص»؛ با این شعارها این انقلاب پیش رفت و با همین شعارها هم - إن شاء الله - تا ظهور مبارک حضرت می‌ماند! ولی منظور این است که این «فَذَرْنِي» که ذات اقدس الهی در سوره «قلم» گفت، امروز هم آنها می‌گویند که ما به تنهایی مشکل ایران را حل می‌کنیم، این همان است! البته این‌طور نبود که مثلاً عده‌ای در دربار فرعون بودند و می‌خواستند کمک کنند به فرعون یا حضرت موسی را شفاعت کنند تا فرعون بگوید مرا رها کنید که من به تنهایی مشکل را حل می‌کنم! این «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» و این «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۳ که بدترین و سهمگین‌ترین اومانیسیم است، همان حرفی را می‌زند که ذات اقدس الهی گفته! خدا در سوره «قلم» آیه ۴۴ فرمود: شما دخالت نکنید، من خودم بساط مشرکان و کافران و ظالمان و منافقان را برمی‌چینم: «فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ»، فرعون هم در این‌جا می‌گوید: «ذَرُونِي»؛ من خود به تنهایی بساط وحی و نبوت و معجزه و اینها را - معاذ الله - برمی‌چینم، پس

۱. رک: بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۳۲؛ ص ۴۶۰؛ «كَانَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَارَ إِلَىٰ قِتَالٍ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ تَعَالَىٰ ... اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا اللَّهُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَبَّ مُحَمَّدٍ أَكْفَفُ عَنَّا شَرَّ الظَّالِمِينَ...».

۲. سوره مریم، آیه ۱.

۳. رک: مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۵؛ مَا كَانَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قِتَالٍ قَطُّ إِلَّا نَادَىٰ يَا كَهَيْعَصَ.

۴. سوره نازعات، آیه ۲۴.

چنین کاری است! آنها هم مُدام می‌گویند که ما گزینه‌هایمان روی میز است؛ منتها لفظ آن را نمی‌گویند؛ یعنی کار به دست ماست! ما باید در این راهپیمایی‌ها با این حال که درود به روح مطهر امام هست، درود به ارواح طیبه شهدا هست، گرامی‌داشت مسئولین و رهبر هست؛ امّا این «يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ» یادمان نرود! این «يَا كَهَيْعَصَ» و مانند اینها یادمان نرود! این دستورهای دینی یادمان نرود! بی‌وضو در این راهپیمایی شرکت نکنیم! اینها عبادتی است که تاکنون با همین وضع این نظام محفوظ ماند! با همین وضع - إن شاء الله - محفوظ می‌ماند و به دست صاحب اصلی آن می‌رسد! غرض این است که حرف آنها این بود؛ منتها حالا اسم اومانيسم و مانند اینها اصطلاحاتی است که بعد پیدا شده است، الآن وقتی تشریح کنید که اومانيسم یعنی چه؟ می‌گویند به جای اینکه انسان را خليفه «الله» بدانند، جایگزین «الله» می‌دانند، که اومانيسم هم همین است! اینها می‌گویند ما هرچه می‌خواهیم می‌گوییم، این همان اومانيسم است!

دوری جامعه از پیروی فراعنه با تعلیم از راه تبلیغ آن

فرمود فرعون گفت: «ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ»؛ یعنی او برود از خدای خود کمک بگیرد - معاذ الله - من با خدای او طرف هستم! چرا؟ در بحث دیروز به عرض شما رسید، اینکه گفتند تا زنده‌اید عالم باشید، برای اینکه عالم نه بیراهه می‌رود و نه راه کسی را می‌بندد؛ اگر نتواند باری از دوش دیگران بردارد، زیر بار استعمار هم نمی‌رود! حوزوی چه کار می‌کند؟ دانشگاهی چه کار می‌کند؟ کسانی که با حوزوی رابطه دارند، چه کار می‌کنند؟ کسانی که با دانشگاه رابطه دارند، چه کار می‌کنند؟ این چهار گروه تا حدودی راحت هستند؛ امّا کسانی که شناور می‌باشند اصلاً با مسائل علمی سر و کار ندارند! اینها یا از این طرف می‌چرخند یا از آن طرف می‌چرخند. حوزوی‌ها و همراهان آنها، دانشگاهی‌ها و همراهان آنها، با یک دست تعلیم و با یک دست تعلیل - در بحث دیروز مبسوطاً ذکر شده است - اینها یا می‌شوند مجتهد یا می‌شوند استاد دانشگاه؛ امّا کسانی اصلاً با مسائل علمی سر و

کار ندارند، بیگانه به جای تعلیم، تبلیغ به خُورد آنها می‌دهند و به جای تعلیل تکرار به خُورد آنها می‌دهند؛ ده مرتبه، بیست مرتبه یا سی مرتبه که از یک مطلب سخن گفتند یا از یک شخص سخن گفتند یا از یک غذا سخن گفتند، عامّه مردم هم باور می‌کنند و آن وقت اداره کردن اینها هم سخت است! حداقل علم باید که برای همه ما حاصل شود!

شباهت سخن طاغوتِ زمان با فرعونِ زمان (سلام الله علیه)

آن فرعون بود این حرف را زد! اگر در اذهان شریف شما باشد؛ یعنی در جمع شما کسانی باشند که سخنانی شاه را که در حرم مطهر امام رضا (سلام الله علیه)، یعنی همان سال ۵۷ که به آن جا رفته بود، گوش داده باشید، او گفت من می‌ترسم اینها دین مردم را عوض کنند! ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ همین است! حالا او آمده و علاقه‌مند به دین شده و فکر کرده که روحانیت دارد دین مردم را حذف می‌کند! اگر آن سخنانی در ذهن شریفان نیست آن را ملاحظه بفرمایید که پسر پهلوی در حرم مطهر ثامن الحجج (سلام الله علیه)، آن جا چه سخنانی کرده و چه گفته! گفت من می‌ترسم اینها دین شما را از بین ببرند! همین حرفی است که فرعون می‌زند! فرعون گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾؛ دین فرعون همان وثنی و صنمی بود. ﴿أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾، این «مانعة الجمع» نیست، بلکه «مانعة الخلو» است که اجتماع را شاید؛ یعنی اینها هم دین شما را و هم ملت و مملکت شما را می‌خواهند؛ طوری اینها این کشور را فروختند که وقتی یک بار تولید را بالا آوردند جشن گرفتند! چه چیزی نصیب ملت شده بود؟! آنها آمده بودند برای غارت کردن! این ملتی که در یک سوی آن تبلیغ است و دست او هم خالی است، اینها تبلیغات وسیع راه انداختند که تولید ما بالا رفت، ما که آن روز فقط ژاندارم منطقه بودیم، چه چیزی عائد ما می‌شد؟! حالا فقط تولید نفت را بیشتر کرده بودند! غرض این است که این راهپیمایی‌ها را ما به عنوان عبادت

بدانیم، شهدا را در نظر داشته باشیم، امام را در نظر داشته باشیم، البته مشکلات و مسائل جزئی همیشه بود و هست، اینها - إن شاء الله - هرگز راهزن ما نباشد.

تفاوت نگاه توحیدی موسی (سلام الله علیه) با پیامبر خاتم در پناهندگی به خدا در مشکلات

ذات اقدس الهی فرمود که فرعون گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ﴾ و در برابر او هم موسای کلیم فرمود: شما از هر طرفی می‌خواهید بروید، بروید من یک پناهگاه دارم ﴿وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾.

در جریان ذات مقدس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، با موسای کلیم در بحث‌های قبلی این تفاوت توحیدی کاملاً مشهود بود؛ وجود مبارک پیغمبر همیشه نام مبارک «الله» را اول می‌برد و بعد می‌گفت او پناهگاه من است. وجود مبارک پیغمبر فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾؛^۱ اما موسای کلیم به آن حدّ نبود و گفت: ﴿إِنْ مَعِيَ رَبِّي﴾،^۲ اول از همین پایین شروع می‌کرد و نگفته بود که «إِنَّ اللَّهَ مَعِيَ»؛ ولی وجود مبارک پیغمبر در غار فرمود: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾، نه «إِنْ مَعَنَا الله»؛ ولی موسای کلیم به آن حدّ از توحید نرسیده بود و گفت: ﴿إِنْ مَعِيَ رَبِّي﴾. در این جا هم فرمود: ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ﴾، البته حالات فرق می‌کند؛ موسای کلیم در طور یک نحو دیگر بود، آن جا که ﴿صَعِقًا﴾^۳ یک نحو دیگر حرف می‌زد؛ ولی وجود مبارک یوسف در بحران خطر می‌گوید: ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾^۴ که این ﴿مَعَاذَ اللَّهِ﴾ خیلی قوی‌تر و غنی‌تر از آن ﴿إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي﴾ است، چون اول «الله» را می‌بیند، «معاذ» بودن، «ملجأ» بودن و مرجع بودن او را می‌بیند و بعد در پناه آن «ملجأ» پناه می‌گیرد! این جاست که می‌گوید من به خدا

۱. سوره توبه، آیه ۴۰.

۲. سوره شعراء، آیه ۶۲.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۴۷.

۴. سوره یوسف، آیات ۲۳ و ۷۹.

پناه می‌برم و این حالت، حالت عادی است! البته موسای کلیم (سلام الله علیه) آن معارف برتر را در کوه طور تجربه کرده است.

عام بودن اعلان انزجار موسای کلیم و شمول آن بر فراعنه زمان

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾، موسی از اومانیسم‌های امروزی هم منزجر است؛ این قضیه «موجبہ کلیہ» است و تنها از فرعون که منزجر نیست، امروز هم موسای کلیم از این اسرائیلی‌هایی که به او منتسب هستند منزجر است؛ فرمود من از هر متکبری منزجر هستم! از هر بیراهه‌رونده‌ای هم منزجر هستم! ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾، امروز هم کلیم خدا از این صهیونیسم منزجر است! امروز هم کلیم خدا از این اومانیسم‌ها و امثال آنها منزجر است! فرمود من از فرعون منزجرم، بلکه فرمود من از هر انسان متکبری که بیراهه می‌رود منزجر هستم!

از خدای سبحان مسئلت می‌کنیم که این نظام را تا ظهور صاحب اصلی آن حفظ بفرماید و به همه کسانی که فرمایش شما آقایان و علما را گوش می‌دهند، بفرمایید که در راهپیمایی خاضعانه و با طهارت شرکت کنند و از ذات اقدس الهی هم در این راهپیمایی‌های عمومی بخواهیم که باران رحمت را نصیب این مملکت بفرماید!

«والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته».